



«... ما همیت کسی را که میل شدیدش به دانستن او را بر آن می‌دارد که در مسائلی که برای ما مشکلات بزرگ پدید می‌آورد، حتی به اطلاعات اندک اکتفا کند، نشانه فروتنی می‌دانیم نه گستاخی.»^۱

ارسطو در زمانی می‌زیست که هر متفکری می‌توانست درباره هر چیزی در عالم بیاندیشد و عالم را آنگونه که می‌خواهد شکل دهد. ذهنی عمیقاً ماوراء طبیعی و کنجکاوی‌ای خاص دانشمندان شیفته کشف طبیعت، از او متفکری چند بعدی ساخت، بیش از استادش افلاطون جوایای کاوش در اشیاء مادی و اهل استقرار، با حوزه‌های وسیع و جامع. به همین سبب آراء ارسطو در طبیعیات پیوندی طبیعی با کل نظام فکری او دارد و شاید به نحوی بتوان گفت که اساس این نظام مابعدالطبیعه اوست که طبق معیارهای ارسطویی مقدم بر دیگر اجزاء آن است.

در نظام فکری ارسطو به دو مسئله متفکران یونانی پیش از او پاسخی داده می‌شود که قرن‌ها بر اندیشه بشر تأثیر می‌گذارد. مسئله نخست، پرسش از ماده‌المواد عالم است. پرسشی هوشمندانه که آغاز فکر فلسفی شده و زمینه‌ای مهیا کرده است تا ارسطو به تفکیک ماده و صورت، این فکر نبوغ‌آمیز ولو عیبناک، دست یابد. مسئله دوم پرسش از ثبات و تغییر است. معمایی که بی‌واسطه با سرنوشت بشر مرتبط است و پاسخ به آن هم به امکان شناخت مرتبط است و هم بقای آدمی را نفیاً یا اثباتاً تعیین می‌کند. ارسطو در پاسخ به این معماها به نحوی شاگرد افلاطون است و ثنویت افلاطونی را به صورتی دیگر وارد کار عالم می‌کند، هر چند محل ثبات و تغییر نزد او متفاوت است. ارسطو به پدیدار خواندن عالم طبیعت و متمایز کردن عالم ثابت مثل خرسند نیست و محل تأمل فیلسوف را

کل امور و عوالم می‌دانند. براساس تفکیک ماده و صورت، منظره عالم منظره‌ای است تقسیم شده به دو بخش که در یکی ماده غلبه دارد و در دیگری صورت. در بخش مادی در عالم تحت قمر اجسام از عناصر اربعه تشکیل یافته‌اند. این عناصر ضدیت تمام دارند و بر اثر تضادشان عالمی که از آنها تشکیل یافته، عالم تغییر و کون و فساد است؛ و البته نه آن چنان تغییری که بی‌اساس و بی‌ترتیب باشد و امکان شناخت را سلب کند؛ تغییر هم ناموس دارد. ارسطو، شاید در جستجوی ثبات، حدود عالم مادی را تعیین می‌کند و نسبت را یکسره منکر می‌شود. عالم ارسطو جایگاه‌های مطلق دارد؛ مرکز آن زمین است و برگرد زمین افلاک می‌گردند. پایین و بالای عالم مادی بر این اساس تعیین می‌شود: هر چند به زمین نزدیک شود، پایین می‌رود و هر چه از زمین دور شود، رو به بالاست. عالم بالا از عنصر پنجمی تشکیل شده و تضاد بین عناصر - و لذا کون و فساد - در آن راه ندارد.

به این ترتیب براساس مفهوم حرکت، طبیعیات ارسطو شکل می‌گیرد. در ترتیبی که خود وی برای رسالاتش در این موضوع آورده، بحث با کتاب طبیعیات^۲ آغاز می‌شود که در آن از سیوروت و حرکت به طور کلی سخن می‌گوید و جای انواع حرکت را در عالم تعیین می‌کند. سپس رساله در آسمان است که در آن به حرکات انتقالی در آسمان و نیز اجسام تحت قمر می‌پردازد. بخشی از آراء نجومی ارسطو در این رساله آمده است. این آراء تا حد زیادی مبتنی بر یافته‌های نجومی اودوکسوس (قرن پنجم و چهارم پیش از میلاد) و کالیپوس (اوایل قرن چهارم پیش از میلاد) است.^۳ پس از آن، رساله در کون و فساد^۴ قرار دارد که خاص تغییرات در عالم تحت قمر است. مباحث مربوط به کائنات جو که به نوعی در میانه عوالم فوق قمر و تحت قمر واقع‌اند، می‌تواند در اینجا قرار گیرد. مباحث نفس نیز در ذیل طبیعیات قرار دارد از آنرو که نفس، صورت بدن و داخل در عالم جسمانی است.^۵ این ترتیب، وقتی

در کل نظام ارسطو بنگریم، ترتیبی است منطقی ناشی از تقسیم‌بندی علوم نزد ارسطو. فی‌الجمله ارسطو علم را بر سه قسم می‌داند: عملی و ابدانی و نظری. طبیعیات در زمره علوم نظری است و در میانه ریاضیات و مابعدالطبیعه قرار دارد. شأن آن از آن جهت که به جواهر واقعی، یعنی اجسام مرکب از ماده و صورت، می‌پردازد، اجل از ریاضیات است؛ زیرا ریاضیات علم انتزاعات از جواهر، یعنی کمیات، است. فروتری آن نسبت به مابعدالطبیعه حاصل موضوع آن است، یعنی موجودات عالم مادی که در هر حال فروتر از موجودات ماورائی‌اند. البته از منظر ارزش‌های ارسطویی که بی‌ارتباط با فرهنگ قوم یونانی نبوده است. شاید اگر از منظر ارسطو بنگریم، اشرف مباحث در طبیعیات مبحث آسمان باشد. آسمان عبارت است از نه فلک، فلک ثوابت و افلاک سیارات؛ تصویر فضایی لایتنانه‌ای ستارگان بی‌شمار برای ارسطو هیچ معنایی ندارد. او با دلایلی اصلاً امکان وجود جسم نامتناهی را رد می‌کند، از جمله این که از خود تعریف جسم محدود بودن به سه بعد برمی‌آید. از همین روست که او کل عالم مادی را گره‌ای می‌داند محصور به الوهیت. کروی بودن عالم از آنجاست که دایره اکمل و اشرف شکل‌هاست (و البته این نکته را که این شرف و کمال نسبت به مقاصد خاص ماست و نسبتی با واقع ندارد، ارسطو بی‌گمان هرگز نمی‌پذیرفت). امکان گنرت آسمان‌ها را نیز ارسطو بتا بر تعریف آسمان رد می‌کند. آسمان به چند معنا به کار می‌رود، «به جوهر آخرین محیط عالم» یعنی «جسم طبیعی‌ای... که در دورترین محیط عالم جای دارد»^۶ اطلاق می‌شود؛ در معنایی دیگر جسمی است متصل به آخرین محیط عالم و جایگاه ستارگان؛ و نیز جسمی است محاط در آخرین محیط. در هر سه این تعابیر، آسمان «ضرورتاً» متقوم از همگی جسم طبیعی محسوس است، به دلیل اینکه هیچ جسمی بیرون از آسمان نه وجود دارد و نه ممکن است به وجود آید.^۷ پس جهان مادی به عنوان کل، از تمام ماده خود یعنی

پرتال جامع علوم انسانی

فاطمه مینایی

در آسمان ارسطو

جسم محسوس ساخته شده و در خود یگانه است و بیرون آن چیزی از سنخ امور مادی نیست. به این ترتیب، عالم خانه امنی است که الوهیت آن را در بر گرفته و احاطه کرده است. آسمان یگانه ازلی و ابدی است چون کون و فساد در آن راه ندارد، چرا که این دو به معنای نبود چیزی پیش یا پس از بودن آن است. به علاوه کون و فساد در اموری پیدا می شود که از قوه و فعل ترکیب یافته اند، حال آنکه بر آسمان فعلیت محض حاکم است. در این آسمان یگانه خالی از کون و فساد، حرکتی یکنواخت جریان دارد. زیرا بی نظمی در حرکت یا ناشی از محرک است یا متحرک یا هر دو. آسمان متحرک، بسیط و تغییرناپذیر است، پس به طریق اولی محرک آن نیز چنین است و تغییر حرکت ممکن نیست از آن باشد. تغییر در خود متحرک نیز یا در اجزاست یا در کل. ارسطو در اجزاء آسمان تغییر و بی نظمی ای نمی بیند چون «اگر ممکن بود، می بایست تاکنون در فاصله ستارگان از یکدیگر به سبب حرکت تندتر یکی و حرکت کندتر دیگری تغییری روی داده باشد و حال آنکه ما در فواصل آنها نسبت به یکدیگر هیچ تغییری مشاهده نمی کنیم»^۸ استدلال ارسطو در اینجا مبتنی بر مقدمات استقرایی و مشاهدات نجومی مصریان و بابلیان در زمان هایی است که به نظر ارسطو دراز و به نظر ما کوتاه است، و در هر حال قوتی ندارد. ارسطو تغییر در کل حرکت آسمان را نیز رد می کند، چون کندی در حرکت - که تندی همراه آن است و هر جا تندی هست کندی هم هست - ناشی از ناتوانی است و «ناتوانی خلاف طبیعت است»^۹ حال آنکه در اجسام نخستین، از جمله آسمان، هیچ چیز خلاف طبیعت نیست.

در اینجا نکته ای هست که به کل تفکر ارسطو مربوط می شود. نوعی اعتقاد به ذات (Essentialism) - ولو به نحو اجمالی یا موقت - لازمه تفکر است و بدون تشخیص ذات و طبیعت برای امور،

شناخت ممکن نمی شود؛ اما همین جاست که احتمال خطا و جمود فکری در کار می آید. برای ارسطو هر چیز طبیعت معینی دارد که تغییری در آن حاصل نمی شود و براساس آن در حرکت است تا به کمال شایسته خود برسد. این کمال را هم فقط فیلسوفی مثل ارسطو می تواند بشناسد. گویی مثل ثابت افلاطون به هیئت «کمال اول» (Entelechy) ارسطو درآمده و به جای کلیاتی مفارق، نمونه و سرمشق وجود هر شیء در خود آن جای گرفته است. اما حق آن است که بسیاری از احکام قطعی ارسطو بر مبنای سست استقرای ناقص صادر شده است، که البته شاید گریزی هم از آن نباشد. هر انسانی تخته بند زمان و مکان خود است و حداکثر توانایی اش در کاوش گذشته خلاصه می شود و راهی به کل زمان ها و مکان ها ندارد تا از منظر جاودانگی به عالم بنگرد. اما لا ادریان هم وقتی نیک بنگرند مسلک ارسطو را کمتر به حقیقت نزدیک می بینند تا مذهب کسی چون لایب نیتس را که ذات شیء را مشتمل بر کل اوصاف آن در کل دوره حیاتش می داند، یا هگل را که به این رأی وجه تاریخی می بخشد و ذات را در صبرورت معنا می کند. منطقی است که امکان خطا در اینگونه آراء بسیار کمتر شود، هر چند امکان شناخت مطلق بیشتر نشود.

وجهی دیگر از نظام فکری ارسطو که باید به آن اشاره شود غایت انگاری است. این نگرش امروزه در معرض تردیدهای جدی است و شاید حق با دکارت باشد که عصر ما را با وانهادن علل غایی به خداوند آغاز کرد. با این همه باید گفت که در شناخت، از فرض غایت و جهت برای امور چاره ای نیست و دست کم منطوق ذهن آدمی اینگونه است. از این رو بر ذهن و قادی که در سینه دم تاریخ فکر، اول بار عالم را طراحی کرد، چندان نمی توان خرده گفت.

نگاه ارسطو به عالم طبیعت هر چند نتایج باطلی داشته باشد، خالی از دقت فیلسوفانه نیست و امروزه هم اهمیت فراوان دارد. اهمیت آن مضاعف می شود وقتی

که به یاد آوریم این نگاه در طول قرن ها در فرهنگ و اندیشه ما با ترجمه های عربی رسائل ارسطو نفوذ و گسترش داشته است. فیلسوفان اسلامی همواره به آراء ارسطو، نفیاً و اثباتاً، توجه داشته اند و فهم کامل گذشته فکری و فرهنگی ما بی توجه به آراء و آثار ارسطو ممکن نیست. ترجمه های جدید این آثار به زبان فارسی با توجه به ترجمه های کهن عربی و اصطلاحات فلسفی آنها، کوشش ارزشمندی است که هم در شناخت ارسطوی یونانی و هم در بررسی و سنجش فرهنگ اسلامی به کار می آید. بدین لحاظ تلاش آقای اسماعیل سعادت در کنار دیگر کوشش ها شایسته تقدیر است.

یادداشت ها:

- ۱- ارسطو، در آسمان، ترجمه اسماعیل سعادت، نشر هرمس، ۱۳۷۹، ص ۱۰۵.
- ۲- از این رساله چند ترجمه فارسی با این مشخصات موجود است: الف) طبیعیات، ترجمه دکتر مهدی فرشاد، تهران، ۱۳۶۳، نشر امیرکبیر.
- ب) طبیعت، ترجمه دکتر علی اکبر فرورقی، تهران، ۱۳۵۸، انتشارات دانشگاه ملی ایران.
- ج) سماع طبیعی (فیزیک)، ترجمه دکتر محمدحسن لطفی، تهران، ۱۳۷۸، نشر طرح نو.
- ۳- برای تفصیل مطلب بنگرید به مقاله «نجوم در فلسفه ارسطو»، از دکتر غلامعلی حدادعادل، در یادنامه علامه امینی، به اهتمام دکتر سیدجعفر شهیدی و محمدرضا حکیمی، تهران، اردیبهشت ۱۳۵۲.
- ۴- این رساله نیز به قلم آقای اسماعیل سعادت ترجمه و در ۱۳۷۷ (مرکز نشر دانشگاهی) چاپ شده است.
- ۵- ترجمه خوب رساله در باره نفس به قلم دکتر علیمیراد داوودی نخستین بار در ۱۳۳۹ (نشر دانشگاه تهران) به چاپ رسیده است.
- ۶- ارسطو، در آسمان، ص ۴۷.
- ۷- همانجا.
- ۸- همان، ص ۹۰.
- ۹- همانجا.

پرتال جامع علوم انسانی

ارسطو

در آسمان

ترجمه اسماعیل سعادت

در آسمان

ارسطو

اسماعیل سعادت

نشر هرمس، چاپ اول، ۱۳۷۹

